

را دوست داشته باشیم و چه نه، پهنه‌ای است که از این جهان برای ما باقی مانده، زبان و خانه مادری و پدری مان، میراث نیاکانی مان، شادی و غم‌هایی که به تصاویری مبهم در اندیشه‌هایی دور و نزدیک تبدیل شده‌اند؛ جشن‌ها و مناسک و روزهایی که چشم انتظار معجزه‌ای هستیم تا سیاهی‌ها همه سپید شوند و زشتی‌ها همه زیبا. چنین لحظه‌ای وجود ندارد و هرگز نیز وجود نداشته. اما نوروز، چرا. نشستن بر سر سفره نوروز، آرزو کردن یا امید داشتن، باور داشتن به سهم خود در زندگی، ورود به میدان سخت آن و زیبا کردن حتی یک زمان به کوتاهی یک نفس و یک مکان به کوچکی سفره‌مان، گویی همه چیزی است که نوروز از ما می‌خواهد. نوروز می‌خواهد فراموشش نکنیم. می‌خواهد که هر اندازه زندگی برایمان سخت و سنگین است، او را از خود نرانیم و برای نسل‌های بعدی به یادگار بگذاریم. روزی خواهد رسید که کودکان ما، یا کودکان کودکان ما، از مادر بزرگ‌ها و پدر بزرگ‌هایی یاد خواهند کرد که در سخت‌ترین شرایط، سفره نوروزی‌شان را رنگین نگه داشتند؛

زیبایی طبیعت جلوه‌گر می‌شود. اما آیا این همه زیبایی، ماندگار است؟ اگر این را خیر مطلق بدانیم آیا این خیر ماندگار است؟ بی‌گمان خیر. آرام‌آرام سبزی طبیعی به اوج می‌رسد و بعد کمرنگ‌تر شده، به زردی می‌گراید و چهره‌ای شرگونه بر آن سایه می‌افکند تا وجود یا غالب آن را شُر فرابگیرد. روزنه و جوانه‌های خیر اما هرگز نمی‌میرند؛ پس نه شُر دائمی است، نه خیر. حاق واقع همراهی این دوست و لذا ایدئولوژی‌هایی که آرمانی چون رهایی را جلوی انسان می‌کشایند، گویی وجه شُر هستی برایشان امر و جودی نیست و حال آنکه به نظر می‌رسد این به سوءفهم ایشان برمی‌گردد.

شباری، نوروز می‌تواند الگوی خوبی برای انسان‌ها، جوامع و حتی جنبش‌های اجتماعی باشد که در آن خیر و شُر را در کنار هم ببیند و به‌جای آرمانگرایی سراب‌گونه به واقعیت‌های موجود تکیه کند. نوروز در عین اینکه خیری شادی آفرین، فرح‌زا و زندگی‌بخش است، اما نباید ما را به‌گونه‌ای غافل کند که تصور کنیم که همه هستی همین است، بلکه باید به آینده نیز فکر کرد. لذا نوروز همان اندازه که به ما انرژی و سرزندگی می‌دهد، قدرت تأمل و تفکر برای روزهای گذر از نوروز را هم می‌دهد. این نشان می‌دهد که فلسفه نوروز به‌قول فیلسوف آلمانی-یهودی، یا کوب تاپس دائم در حال زیر و رو کردن و تغییر دائمی است و لذا به‌هیچ‌وجه مفهومی محافظه‌کار برای حفظ وضع موجود نیست. نوروز انگار هیچ وضعیت موجودی را مشروع نمی‌داند و دائم می‌خواهد تغییر و نوشدگی را بنمایاند. این به معنی نفی و ضرورت نابود کردن وضع موجود نیست، بلکه وضع موجود را اصلاح می‌کند چون در چرخه خیر و شُر در بطن هر شُرّی جوانه خیر هست و در بطن هر خیری نیز جوانه شُرّ هست. لذا نوروز می‌کوشد تا جوانه خیر را در بطن شُرّ زنده کند و لذا کارش اصلاحی است، نه بنیان‌براندازی. در مجموع به نظر می‌رسد در جهانی که بسیاری از ذخایر معنابخش‌ش کشیده و بسیاری از جوامع از جمله به شکل شدیدتر جامعه ما، دچار خلا شده‌اند و چیزهایی که دارای انرژی‌توان باشند و به ما جهت بدهند، گویی مُرده یا کم‌رمق شده‌اند و ما نمی‌توانیم عناصر سنت خود را فعال کنیم، برخی از مفاهیم سنتی ما مانند نوروز البته با آرایش نوین که خصلت تغییر و نوشدگی و اصلاح را در بطن خود دارند، می‌تواند یکی از امکاناتی باشد که بتواند به ما معنا دهد.

منابع:

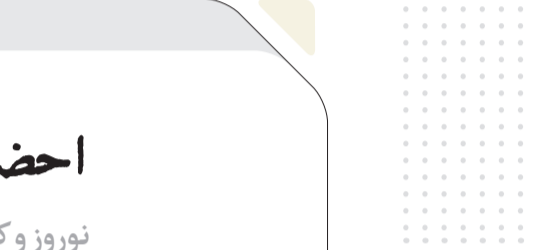
► عمر خیام (بی‌تا). نوروزنامه؛ رساله‌ای در منشأ، تاریخ و آداب جشن نوروز (مبنی بر نسخه کتابخانه عمومی برلین). به سعی و تصحیح مجتبی مینوی. تهران: مطبعه روشنائی

► استایف‌هالس، ویلم، برهوت معنوی جهان: گنوسیسم و فلسفه آلمان بعد از جنگ، ترجمه زانبار ابراهیمی. تهران: پگاه روزگار نو



که با دلی خونین و کالبدی زخمی و به غم نشسته، لیخند بر لبان‌شان آوردند و آرزو کردند که فرزندان آتی این آب و خاک، زندگی بهتری از آن‌ها داشته باشند. نوروز معنایی جز این ندارد و اگر تنها همین معنا را بتوانیم به تحقق برسانیم، بخش بزرگی از سهم خود را در زندگی به انجام رسانده‌ایم.

پنجاه، صد، دویست یا هزار سال پس از این روزها، هنوز ممکن است؛ بله ممکن است که به‌همه امروز ما، مردمانی وجود داشته باشند که با زبان‌های شیرین این آب و خاک سخن بگویند، بنویسند و آواز بخوانند؛ که با رنگ‌های شاد و زنده آن، شهرهای‌شان را بیارایند. که روزهای‌شان را با کار و تلاش سخت بگذرانند تا زندگی را بهتر و زیباتر کنند و شب‌های‌شان را در آسودگی یک روشنائی باورنکردنی در کوچ‌باغ‌هایی که همیشه می‌توان باردیگر برپای‌شان کرد به‌سر کنند. کوچ‌باغ‌هایی که ممکن باشد از افسانه‌های فراموش‌شده به واقعیت‌هایی تبدیل‌شان کرد که عشاق در آن‌ها قدم بزنند. صد‌ها سال



نوروز می‌تواند الگوی

خوبی برای انسان‌ها،

جوامع و حتی

جنبش‌های اجتماعی

باشد که در آن خیر

و شُر را در کنار

هم ببیند و به‌جای

آرمانگرایی سراب‌گونه

به واقعیت‌های

موجود تکیه کند.

نوروز در عین اینکه

خیری شادی آفرین،

فرح‌زا و زندگی‌بخش

است، اما نباید ما

را به‌گونه‌ای غافل

کند که تصور کنیم

که همه هستی همین

است

شنبه ۲۶ اسفند ۱۴۰۲

سال دوم، شماره ۴۷۱

www.hammihanonline.ir

۱۵

مهرمنی

بعد، مردمانی شاید باشند که به این روزها، چون خاطره‌ای فکر کنند که تنها لحظه‌ای گذرا، از تاریخی بزرگ و سراسر حکایت یک سرزمین شکوهمند بوده است. آن‌گاه، زشتی‌های پهنه و زمانه‌مان از میان رفته باشند و آنگاه بنوان با دلی خوش، فرزندان خود را در آغوش گرفت، با صدای بلند خندید و پایکوبی کرد و دغدغه‌ای نه برای حال‌شان داشت، نه آینده‌شان. این‌ها خواب‌هایی در بیداری هستند که به‌گواه تاریخ، سرنوشت، تلاش و امید همه مردمان جهان، بارها و بارها به واقعیت بدل شده‌اند و هیچ دلیلی ندارد که در این سرزمین همچون هر سرزمین دیگری شاهدشان نباشیم. شاید تنها رسالت ما باور داشتن به نوروز و امیدی باشد که به ما اجازه ندهد دست‌های‌مان را پایین بیاوریم و از مقاومت در برابر زشتی‌ها و سختی‌های زندگی دست‌بکشیم، زیرا از همین لحظه‌نومیدی خواهد بود که ناقوس مرگ نوروز‌مان را برای خود و برای همه نسل‌های آتی، به صدا در خواهیم آورد. در روزگار ما، شاد بودن، نه یک دلخوشی، بلکه یک مبارزه است.

احضار و احیای زندگی

نوروز و کارکردهای اجتماعی- فرهنگی آن



رضا صائمی

خبرنگار گروه فرهنگ

در ادبیات مفهومی- نظری جامعه‌شناختی که ما دانشجوی این حوزه هستیم، ردی از روز جدید، زمان جدید، زمان مقدس و مکان مقدس داریم. دورکیم در کتاب صور ابتدایی حیات دینی، از زمان مقدس و مکان مقدس سخن می‌گوید. به این تعبیر که آدم‌ها به اقتضای سنت‌های دینی‌ای که برای خودشان ترسیم کرده‌اند، بعضی از زمان‌ها و مکان‌ها برای‌شان مورداحترام بوده است. مهدی حسین‌زاده فرمی، جامعه‌شناس، درباره کارکردهای انسجام‌بخش نوروز می‌گوید: «فرصتی است که آدم‌ها بیشتر باهم بچوشند و روابط گرم‌تری داشته باشند. این با هم بودن، در ادبیات مفهومی- نظری جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی صحبت شده است. از دورکیم که از جمع‌گرایی سخن می‌گوید، تا اینکه در ادبیات مذهبی ما که می‌فرماید بدالله‌مع‌الجماعه، یعنی درواقع با هم بودن است. به این تعبیر که شما دست‌خدارا در جمع می‌بینید، نشان‌دهنده مشارکت یا مشورت کردن با همدیگر است.» فارغ از کارکردهای نوروز در زیست جمعی ایرانیان در فضای داخلی، می‌توان به اهمیت آن در همگرایی حوزه تمدنی ایران در قلمرو منطقه‌ای هم اشاره کرد. نوروز یکی از کهن‌ترین جشن‌های به‌جامانده از دوران باستان و یکی از آیین‌های برجسته در زمینه‌ی فرهنگ مشترک و عاملی برای همگرایی فرهنگی میان ایران و کشورهای حوزه‌ی تمدنی ایران محسوب می‌شود. این آیین علاوه بر ایران در دیگر کشورهای حوزه تمدن ایرانی ازجمله آسیای مرکزی، قفقاز، کشورهای همجوار ایران در غرب و شرق؛ مثل عراق، ترکیه، کشورهای حوزه‌ی جنوبی خلیج فارس، پاکستان و حتی مناطق دیگر از جمله بالکان و شبه‌قاره هم جشن گرفته می‌شود. آیین نوروز می‌تواند مبنای تعاملات همکاری جوانه‌ی کشورهای حوزه‌ی تمدنی ایران قرار گیرد و سبب شکل‌گیری هویت و به‌نبال آن منافع مشترک میان آنها شود. زیرا این شاخص‌ها و مولفه‌های مشترک فرهنگی می‌توانند مبنای فرآیند یادگیری اجتماعی پیچیده قرار گیرند و در این فرآیند، کشورهای حوزه‌ی تمدنی ایران از طریق تعامل همکاری جوانه‌ی فرهنگی بایکدیگر، منافع و ترجیح‌های جدیدی را کسب می‌کنند. ازاین‌جیب و برخی به‌دییلماسی نوروز در ارتباطات میان فرهنگی در منطقه و میان کشورهای می آیین نوروز در آن وجود دارد، اشاره می‌کنند و اینکه چه ظرفیت‌الایی در این آیین برای همبستگی میان‌فرهنگی وجود دارد. به کارکردهای نوروز فراتر از مرزهای ملی و منطقه‌ای هم می‌توان اندیشید و آن را در ساحت کلان‌تری از زیست‌جهانی هم تعمیم داد. نوروز دارای ویژگی‌های عام انسانی و جهانی است. تاکید بر ارزش‌های اخلاقی و انسانی، ترویج و تحکیم روابط انسانی و نوع‌دوستی، اهمیت دادن به محیط‌زیست و تاکید بر بهداشت و پاکیزگی از ویژگی‌های انسانی و جهانی فرهنگ نوروز است. باتوجه به این ویژگی‌ها، این فرهنگ قابلیت انطباق با جهانی شدن را دارد و می‌توان از فرصت‌های موجود در عرصه جهانی برای حفظ و گسترش این فرهنگ سود جست. واقعیت این است که امروز نوروز نه‌فقط به‌مثابه یک آیین باستانی که به‌مثابه یک راهبرد فرهنگی می‌تواند در خدمت زندگی و بهبود آن باشد و باید به آن به‌عنوان یک سرمایه عظیم در احیای فرهنگ و هویت ایرانی ازیک‌سو و افزایش امید به زندگی ازسوی دیگر نگریست.

یادنامه

گوهران نایاب، خالقان جاودانه‌های بی‌تکرار

برای جمشید عندلیبی و تمام هنر‌مندانی که در گورستان تاریک، عاشق‌ترین زندگانند...



محمدجواد صفحی

منتقد و پژوهشگر

دهه‌های ۴۰ و ۵۰، عصر شکوفایی موسیقی، دورانی که کافی بود تا سبک‌های گونه‌گون و رایج موسیقی را زیر و رو کرد تا به انبوهی از نام‌های بزرگ و تاثیرگذار رسید که هریک سهم عمده‌ای در شکوفایی و تحول موسیقی داشتند. روزوان، فرهادمهراد، چشم‌آذر، هایده و بسیاری از ستاره‌های موسیقی پاپ ایرانی که با وجود گذشت سال‌های مدید از حضورشان در موسیقی، یگانگی خود را حفظ کرده‌اند. بر خلاف موسیقی پاپ این روزها که تبدیل به نوعی فکاهی شده است و مطالبه‌گر از فرط بی‌مزه‌گی سخنانش، حتی قادر نیست خنده را بر لب مخاطب طنزشناس نیز بنشاند. موسیقی ایرانی نیز از این قاعده مستثنی نبود و تجلی هنرمندان تاثیرگذار دهه‌های ۴۰ و ۵۰، منجر به تعالی عمیقی در موسیقی شد که آثار آن تا سال‌ها در چهره این هنر هویداست. کیفیت، تنوع و گسترده فعالیت هنرمندان این عصر به اندازه‌ای بود که غالب کوشش هنرمندان، به‌یک اثر ماندگار تبدیل‌ودانقه هنری علاقمندان را تامین می‌کرد. این مهم برآیند کار تیمی، خلاقیت فردی، تخر و آموزش صحیح هنرمند بوده و فقدان یکی از این موارد بر کیفیت نهایی اثر، تاثیر منفی می‌گذاشت. جمشید عندلیبی، نی‌نواز نامدار ایرانی نیز یکی از آن هزاران بود که نوازندگی استادانه‌اش در قطعه ارژشمن‌نی‌نوا، ساخته حسین علیزاده تبدیل به خاطره جمعی و بخشی از هویت ایرانیان شده است. او در تولید آثار هنری، همکاری نزدیکی با هنرمندان بزرگ داشته و علاوه بر نوازندگی، آلبوم‌های بسیاری را نیز آهنگسازی کرده است. حضور چشمگیر هنرمندان شاخص در دهه‌ه یادشده برغم آنکه چنان‌طور اسرافیل، جان تازه‌ای به هنر موسیقی ایران دمید و غریونای خوش هنر چون سبحه رضوان در گوش اهل حقیقت پیچید، اما تداوم این نوای خوش در سنوات بعد کم‌رنگ‌تر شد، آنچنان که نه‌خبری از تجلی هنرمند تاثیرگذار بوده نه اثری در خور، خلق می‌شد. هر آنچه هم بود، ماحصل کوشش هنر‌مندانی بود که فعالیت هنری خویش را از سال‌های قبل پیگیری می‌کردند. به‌جرات می‌توان گفت که هست و موجودیت کنونی موسیقی، مدیون بسیار هنرمندان جامع‌الاطرافی است که با آفرینش آثار اعجاز‌انگیز هنری، باعث تجدید حیات هنر موسیقی شده و ارتباط میان هنرمندو مخاطب را با تولید آثار هنری خود حفظ کردند. اما این روزها تولید انواع گوناگون از اصواتی که با نام موسیقی به مخاطب ارائه می‌شود، نه‌تنها این هنر را از مسیر اصلی خود گمراه کرده که به لطف فضای مجازی، سوسه‌استفاده برخی شیادان هنری- که عمدتاً در قالب خوانندگانی خوش‌سیما ظاهر می‌شوند- تساهل اندک هنرمندان راستین باقی‌مانده و تقافل دست‌اندرکاران امر درخت تنومند هنر در حال خشکیدن است. بخشی از این قصور نیز متوجه هنر‌مندانی است که در پرورش و تربیت شاگردانی که می‌توانستند ادامه‌دهنده راه‌شان باشند، اهتمام چندانی نکردند. با این حال بسیاری از آن هنر‌مندانی که نسل اعجاز‌انگیز موسیقی ایران را تشکیل داده و آثارشان هنوز هم میهمان روز و شب علاقه‌مندان به هنر است، رخ در نقاب خاک کشیده‌اند و عده اندکی از آنان باقی‌مانده‌اند؛ هنر‌مندانی که‌نه‌سودای شهرت در فضای مجازی دارند، نه در پی فریب مردم با ابزار پالایش صدا و تصویرند. جمشید عندلیبی یکی از آنها بود، هنر‌مندی تکلفی که در سال‌های پایانی عمر خویش، کمتر کسی یادش را گرامی داشت و قبر دید. این مهم را نیز نباید از یاد برد که در طول دهه‌ها و حتی سده‌ها، کارگران، هنرمندان، کششگران هنری و آنان که دستی بر آتش هنر دارند، نتوانسته‌اند موسیقی را از وضعیت خواننده‌محوری خارج و توجه‌توده را به سمت سایر دست‌اندرکاران هنری نیز جلب کنند. مخاطب عام و دریغ که در برخی موارد نیز مخاطب خاص- هیچ شناختی از نوازنده یا پدیدآورنده اثر هنری نداشته و این تقصیه، نوازندگان فراوانی را دچار پژمردگی و کناره‌گیری زنده‌نگام آنان از فعالیت حرفه‌ای هنر کرده است. باید این نکته را در نظر داشت که تولید یک اثر هنری حاصل تلاش تیم یک‌همنری بوده و طبیعی است که یک خواننده به تنهایی، نخواهد توانست در ماندگاری آن اثر توفیق یابد. توجه بیشتر به نوازندگان و قدر‌دانی از اندک جمع باقی‌مانده از بزرگان هنر چه آنان که جامه خوانندگی به تن کرده‌اند و چه نوازندگان ارزنده موسیقی، کوچکترین تکلیفی است که بر گردن اهل هنر نهاده شده است. گرچه باید ابتدا، خود ارزش

و عیار خود را دانسته و با رفتارهای

درست هنری و اجتماعی،

ذهنیت دوست‌داشتنی خود

در میان علاقه‌مندان را

مخدوش نکنند.

